



پیغام عشق

قسمت هزار بیست و سوم





با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور

🌸 برگرفته از برنامه ۹۲۴

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بدند

بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

🌸 وقتی ما منقبض می‌شویم یعنی در این لحظه گفتیم قدرت انتخاب داریم برویم ذهن، من ذهنی را درست کنیم که نفس است، این با شیطان یکی است، از جنس شیطان است.

🌸 نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند، پس این نفس ما، من ذهنی ما، نماینده شیطان است و شیطان هم در واقع نماد تمام کشش‌های این جهانی است که چیزها را بصورت، صورت می‌بیند.

شما بگویید مجموعه هم‌هویت‌شدگی‌ها و دردهای این جهان را با هم جمع کنید یک موجود زنده‌ای است به نام شیطان ولی نه مثل انسان، یک فضا است. یک فضایی است مثل پهلوانهای شاهنامه، هفت خوان رستم. یک ابری شیطان درست کرد، دیو درست کرد. دیو سفید، این ابر روی سر پهلوانهای ایران هست، یعنی شما هست. ایران هم یعنی کل در واقع کائنات، زندگی، در آن معنا، نه جغرافیایی.



🌸 پس در روی زمین انسانها هستند. انسانها پهلوانان خدا هستند و شیطان یا دیو این ابر همانیدگی و درد را روی آنها کشیده و ما داریم به وسیله آن جذب می شویم. هر کسی در این لحظه انتخاب می کند برود به ذهن می خواهد به وسیله آن ابر کشیده بشود. آن ابر درد است.

برای اینکه کشیده نشوید باید فضا را باز کنید، برای همین می گوید: نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند در دو صورت آن.

🌸 آن طوری است بیرونی، درونی هم نفس ماست اما فرشته و عقل، فرشته یعنی فضای گشوده شده، وقتی فضا را باز می کنید این فضای گشوده شده که از جنس زندگی است و عقل کل، یعنی خداوند، این هم یکی است. وقتی شما انتخاب می کنید، فضا را باز می کنید، از جنس فرشته می شوید، از جنس خداوند می شوید. او از طریق شما فکر می کند.

وقتی مقاومت می کنید می روید بالا، از جنس نفس می شوید، پس بنابراین نفس و شیطان هر دو یکی هستند، فقط صورت ظاهریشان متفاوت است و حضور ما، فضای گشوده ما و عقل کل هم یکی هستند، بخاطر حکمت های خداوند دو صورت شده اند، دو نمود پیدا کرده اند. حالا در این لحظه ببینید که از جنس شیطان هستید؟ یا از جنس فرشته و عقل کل؟ یا از جنس خداوند؟ خودتان تشخیص بدهید.

خب از جنس نفس هستید، بدان که خداوند تو را می گیرد. از جنس فرشته هستید خدا شما را حفظ می کند. لزومی به دعا نیست ولی لازم است که ما جنسمان را تعیین کنیم. جنس را چه کسی تعیین می کند؟ شخص شما، نه دیگران. شما نمی توانید بهانه بگیرید خب دارند تحریک می کنند من را، حرفهایی می زنند، من عصبانی می شوم. پس قدرت فضاگشایی و صبر را برای چه گفته اند؟ شما در این لحظه قدم اول زندگیتان را با فضاگشایی برمی دارید، از جنس خداوند می شوید.



با تشکر، پروین از مهاباد 🌸🌸🌸

به نام خدا

با سلام خدمت جناب آقای شهبازی و گنج حضوری‌های محترم

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۲

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»

«و بار سنگین را از تو فرو نهاده‌ایم؟»

وقتی کتاب مقدس قرآن را باز می‌کردم و سوره انشراح را می‌خواندم، آیه ۲ و بار سنگین از تو فرو نهاده‌ایم؟ همیشه برایم سوال بود. این چه باری است و خداوند در مورد چه چیزی با انسان حرف می‌زند؟ و هیچ وقت جواب سوال را پیدا نمی‌کردم، تا اینکه در برنامه ۶۳۰ آقای شهبازی، سوره انشراح را از زبان مولانای جان توضیح دادند و من به جواب سوال چند ساله‌ام رسیدم.

و خدا را شاکر و سپاسگزارم که مرا در این راه قرار داده و همچنین از مولانای جان و آقا شهبازی و تمام گنج حضوری‌ها کمال تشکر را دارم.

من فهمیدم که این بار سنگین من ذهنی است که همیشه ما را اذیت می‌کند، با فکرهای مخربش و با فضاگشایی است که سینه ما باز می‌شود و نور خدا در آن تجلی پیدا می‌کند.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»

«آیا سینه‌ات را (به نوری از سوی خود) نگشادیم؟»



برای من کاملاً قابل فهم است الان دیگر. خداوند خطاب به انسان می گوید: سینه انسان را به نوری از سوی خودمان، به هشیاری خودمان، به خودمان نگشاده ایم؟ چرا.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۲

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»

«و بار سنگین را از تو فرو نهاده ایم؟»

بار سنگین را دیگر من می شناسم. بار سنگین من ذهنی و آثار آن است که باریست در پشت انسان بصورت هشیاری جسمی .

می گوید این بار را از پشت شما برداشتیم و برداشته ایم. و همه ما می دانیم که این بار سنگین قرار بوده پنج تا شش سال روی پشت ما باشد و خداوند هر لحظه با به وجود آوردن اتفاقی که اگر ما در اطرافش فضا را باز می کردیم و تسلیم می شدیم در ما حرف می زد و ما به او زنده می شدیم و فارغ از من ذهنی می شدیم و بار سنگین برداشته می شد .

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۳

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»

«همان بار گرانی که پشتت را شکسته بود.»

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۴

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»

«و آوازهات را بلند داشتیم.»

آوازه همان شناخته شدن ما است. وقتی ما به خدا زنده بشویم و خدا بینهایت خودش را در مرکز ما قرار داد، همه مخلوقات عالم رو به ما می کنند و از ما انرژی خدا را می گیرند، پس ما شناخته شده می شویم.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

«پس بی تردید با هر دشواری آسانی است.»

این دشواری‌ها همین کندن خود از من ذهنی بود که وقتی ما درد هشیارانه تحمل می‌کنیم و صبر می‌کنیم و به کمک نسیمی که از آن ور می‌آید به آسانی می‌رسیم.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۷

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»

«پس چون بیاسودی بکوش.»

بیاسودیم ما، چون من ذهنی از پشت ما برداشته شده، آسوده شدیم.

بکوش: یعنی پس کار کنید روی خودتان که زندگی می‌خواهد از طریق شما حرف بزند و از طریق شما، فکر شما و عمل شما، در جهان خلایق کند. بکوش.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۸

«وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»

«و مشتاقانه به سوی پروردگارت رو آور.»

ارادتمند شما، خورشید از مهاباد



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

بررسی مختصر یکی از محورهای شر که آقای شهبازی در برنامه ۹۲۹ به ما نشان دادند.

قرین:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان صلاح و کینه‌ها

ما اگر یکی از این محورهای شر را با تعهد محکم و پرهیز و درد هشیارانه و مداومت بیندازیم، به ما کمک زیادی می‌شود و کار ما خیلی راحت می‌شود.

همین محور شماره یک که (قرین) است اگر انداخته شود، محورهای شر دیگر و همانیدگی‌های دیگر هم ریخته میشه، مثل زنجیری که قطع می‌شود.

ما از قربین شدن با من‌های ذهنی انواع تقلید را یاد گرفتیم، ما غیبت، قضاوت، ناشکری، مقاومت، جر و بحث، مقایسه، حسادت، حس نقص، خود کم بینی، حسرت، توهم اینکه دیگری مقام بالایی دارد و خوشبخت است و من مقامی ندارم و مشهور نیستم و کوچک هستم.

ما یاد گرفتیم سر پز دادن رقابت بی‌دلیل کنیم، رقابت اینکه کی پولدارتر، زیباتر، معنوی‌تر، دانشمندتر، بلدتر، جذاب‌تر و یا حتی برای پذیرفته شدن به ما یاد دادند که نقاب بزنیم. در جمع بظاهر باهوش، خود را باهوش نشان دهیم. خود را متواضع و خاکی نشان دهیم. خود را با کلاس و اشرافی نشان دهیم. خود را شجاع و زرنگ نشان دهیم و یا حتی خود را خلاف و منحرف نشان دهیم.



در صورتیکه بدون تقلید و پاک از هر نوع تقلید که باشیم یعنی مرکزی عدم، نیازی به این همه کارافزایی و اتلاف انرژی نداریم. برخی قرین‌ها چه جمع، چه تلویزیون و چه برنامه‌ها و کتاب‌ها به ما انحراف، خرافات و دانش غلط داده‌اند. به عنوان مثال: کمترین چیزی که من از قرین‌ها یاد گرفتم ترس از تاریکی بود، جوری که باید کسی با من در تاریکی باشد و سی و پنج سال حسرت داشتم که چرا نمی‌توانم تنها در تاریکی باشم، چون تاریکی و شب و سکوت آن را دوست داشتم و آن را از دست داده بودم.

شاید برای همه مهم نباشه ولی برای من مهم بود، زیرا که از دست دادن شب مثل از دست دادن روز است. بله روز و شب هر دو زیباست.

اما با قطع کردن فیلم و قرین نشدن با من‌های ذهنی پس از اینکه دست زندگی، جناب مولانا، آقای شهبازی و دوستان متعهد به تغییر را گرفتم و با آنها همراه شدم، همین ترس‌ها و تصویراتی که در ذهن من جا خوش کرده بودند یعنی اشباح خیالی و موجودات کامپیوتری و ساختگی از ذهنم پاک شدند و خودم را که محک زدم و رفتم کوه، متوجه شدم پنجاه درصد این ترس ریخته. البته ترس هنوز بود اما ترس هشیارانه، ترسی که متوجه کاذب بودنش بودم و این مثال شاید کوچکترین چیزی بوده که یاد گرفتم.

چیزهایی یاد گرفتم که شبانه روز من را می‌سوزاند و باعث می‌شد دیگران را هم بسوزانم. بجای عشق حقیقی، تعدد رابطه و یا کنترل و چسبیدن و چنگ زدن و ترس از دست دادن و انتقام و بدبینی را یاد گرفتم. جنگیدن و گردن کلفتی را یاد گرفتم. به من گفتند حق گرفتنی است، اما نگفتند که حق را با تسلیم و فضاگشایی و با تدبیر خدا می‌توان داشت نه با زور و ستیزه.

ما از قرین‌های اشتباه، راه‌های تخدیر و اعتیاد را یاد گرفتیم و توهم در توهم ایجاد کردیم. البته اینها برای گذشته بود اما با تسلیم شدن ما و هدایت ما توسط زندگی، به سمتی دیگر که زبان زندگی در آنجا جاری است رفتیم. به سمت گنج حضور و آرامش و آموختن عشق حقیقی، اما اینجا مسیری است که رها کردنش باعث می‌شود دوباره به درد و فلاکت و



سردرگمی و انحرافات کشیده شویم. مثلاً بخاطر اینکه بخواهیم کسی را نجات دهیم و او را تغییر دهیم، با او قرین شده و همین باعث می‌شود بدخو و خالی شده و رشته کار از دست برود و دیو این جهانی در ما جا خوش کند و دوباره ما را به سمت شهوات خشک کننده، حرص و طمع، کم بینی و نگرانی، خشم و کینه و پوچی بکشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران نوحه‌گری

مدتی بنشین و بر خود می‌گری

قرین نشدن با من‌های ذهنی به هر شکل که هست، چه جمع، چه فرد، چه تلویزیون و اخبار و چه برنامه‌های اینترنت و کتاب‌های غیر حقیقی، منحرف شدن از مسیر حقیقی است، یعنی بیرون زدن از قانون خدا و حقیقت. رعایت نکردن و پرهیز نکردن از هر کدام عواقب دارد و ما را به همانیدگی‌های ترک شده و یا جدید می‌کشاند. پس به خودمان کمک کنیم و

پرهیز کنیم و درد هشیارانه بکشیم و راضی و شاکر از تغییر خودمان باشیم و کاری با من‌های ذهنی نداشته باشیم. البته نه اینکه در غار مخفی شویم، نه اینکه منزل را رها کنیم، بلکه فاصله درونی خود را حفظ کنیم و قرین حرف‌ها و ارتعاشات آنها نباشیم و قرین بزرگان باشیم تا نتوانند ما را جذب کنند و البته نزدیک‌ترین قرین را فراموش نکنیم و آن من‌ذهنی خودمان است که هنوز با کلی همانیدگی و باور غلط و کلی تعصب و ملامت در هر لحظه در کمین است تا هشیاری را بدزدد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶

در حقیقت دوستان دشمن اند

که ز حضرت دور و مشغولت کنند

نکته تکمیلی این است که ما بخاطر دلایلی مثل: احساس تنهایی و دیگر چیزها به جمع و هر چیزی پناه می‌بریم تا از این احساس فرار کنیم. در صورتی که این احساس را هم من‌های ذهنی به ما دادند، وگرنه روزی که این حس پاک شود می‌بینیم که ما چقدر برای خود کافی هستیم و نیازی به دیده شدن و یا پذیرفته شدن نداریم و از آن نقطه دیگر انرژی خود را تلف نمی‌کنیم و تمام انرژی رو، روی خود خرج می‌کنیم تا همانیدگی‌ها را بیندازیم، تا زندگی فضای ما را باز کند، تا شادی بی‌سبب و عشق بی‌نهایت و عمیق را بچشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۴

می‌کشند دست دست این دوستان تا نیستی

دست دزد از دستشان و دستیار خویش باش

با سپاس از همه

علی از تهران



به نام خدا

سؤال نکنیم خدا چیست!

تکرار ابیات مولانا، ما را از ذهن به فضای یکتایی می‌برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۴

تویی دریا، منم ماهی، چنان دارم که می‌خواهی

بکن رحمت بکن شاهی که از تو مانده‌ام تنها

انسان مثل ماهی در دریای یکتایی شناور است. ماهی نمی‌پرسد آب چیست و چگونه است؟ زبان زندگی سکوت است. وقتی ذهن را خاموش کنیم، فضای درون ما باز می‌شود و با مرکز عدم در آغوش رحمت خدا پادشاهی می‌کنیم. قطره اگر بخواهد در دریا (جدا شود)، قطره بودنش را حفظ کند خشک می‌شود، ما هم با سؤالهای ذهنی، عقل جزوی خود را مثل قطره، از دریای عقل کل که خداست جدا می‌کنیم و در خشکی ذهن می‌میریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۴

تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود ازین سودا؟

تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر ازین دریا؟

همانطور که ماهی از دریا سیر نمی‌شود، هر کسی که خود را به عنوان جزوی از قدرت کل دانست، مثل عاشقی که سودای یار در سر دارد از رسیدن به معشوق یا زندگی سیر نمی‌شود و مدام فضا باز می‌کند و جلو می‌رود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را، ای تو قرین و یار من

هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

دوش زمانی که فضای درونم را برای آمدن معشوق گشودم، با سؤال کردن به تله ذهن نیافتادم و گفتم: ای قرین و همنشینم به اندازه یک نفس هم نمی‌خواهم از تو دور شوم. حتی یک لحظه هم مرا به حال خودم رها مکن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

نور دو دیده منی، دور مشو ز چشم من

شعله سینه منی، کم مکن از شرار من

خدایا! نوری که بی‌دریغ از چشمان ما می‌تابد، تابش نوریست که با فرّ ایزدی از مشرق عدم تو طلوع می‌کند. خدایا چشم ما را از شک و مقایسه و دیدن بر حسب همانیدگیها بشور تا سؤال نکنیم و اسرار و حکمتت را با چشم عدم ببینیم. خدایا از شراره‌های عشقی که به شوق زنده شدن به تو شعله می‌کشد کم نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

چون نپرسی، زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پران تر بود

اگر سوال کنیم خدا چیست و چگونه است به ذهن می‌رویم و یک «ناچیز» را به صورت «چیز» توصیف می‌کنیم، اگر صبر کنیم مرغ هوشیاری ما از قفس ذهن بیرون می‌پرد و زندگی پاسخ می‌دهد.

پرنده صبر از پرندگان دیگر تیزتر می‌رود و طالب حقیقت را به مقصد می‌رساند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

قضا نتانم کردن دمی که بی تو گذشت

ولی چه چاره که مقدور جز قضای تو نیست

شکر کنیم که توانایی فضاگشایی داریم و می‌توانیم ناظر بر دم و بازدمی که به ما جان می‌دهد باشیم. آیا می‌توانیم لحظات عمر را برگردانیم و مثل نماز، قضای آن را بجا آوریم؟ خیر ... آیا جز تسلیم به تقدیر خدا چاره‌ای داریم؟ خیر. پس آشتی با این لحظه آنچه که برای ما مقدور است را مبارک می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند

تدبیر به تقدیر خداوند نماند

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰، بیت چهارم، مصرع اول

کدام حُسن و جمالی که آن نه عکس تو است؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰، بیت سوم، مصرع دوم

خراب باد وجودم اگر برای تو نیست



خدایا! کدام شکوه و زیبایی در دنیاست که نشانی از عظمت و فرّ ایزدی تو ندارد؟ خراب شود وجودی که در طلب زنده شدن به تو فضا باز نمی‌کند و با من‌ذهنی طلبکار و شکاک و ناراضی مرتب سؤال می‌کند و بزرگی و جمال تو را در وجود خود نمی‌بیند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

از حد خاک تا بشر، چند هزار منزلست

شهر به شهر بُردمت، بر سر راه نمانمت

از مرحله خاک و جماد و نبات و حیوان و انسان ... و در انسان به ذهن، مرحله به مرحله تو را آوردم و در اینجا هم تو را رها نمی‌کنم. در شهر ذهن به تو قوه تشخیص دادم تا با فضاگشایی، جنس خدا را در خودت شناسایی کنی و به روح بی‌نهایت و ابدیت زنده شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

در جُستن او با او هم‌ره شو و می‌جو

ای دوست ز پیدایی گویی که نهفتستی

با ذهن نمی‌توانیم خدا را جستجو کنیم. ما در محاصره عدم هستیم و عدم تنها پناه ماست که از بی‌نهایت آشکاری دیده نمی‌شود. ۹۹.۹۹ (درصد) بدن ما خلاء است و روح خدا به صورت عدم در جسم ما نهفته شده است.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۷

بر امید وصل تو مُردن خوش است

تلخی هجر تو فوق آتش است

وقتی ذهن ما خاموش نیست سؤال و جواب می کنیم و زندگی نمی تواند خودش را از طریق ما بیان کند. این آتش دوری از زندگی بسیار تلخ است ولی رحمت خدا با کن فکانش یاری می کند تا فضا باز کنیم و به همانیدگیهایی که مثل بت می پرستیم، بمیریم و به خودش زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۸

مُرده‌یی باشم به من حق بنگرد

به از آن زنده که باشد دور و رد

اگر با دردهایی که از همانیده شدن با آدمها، پول، شهرت، شهوت، مقام، و هر چه بیشتر بهتر من ذهنی می خواهیم زندگی کنیم، بمیریم بهتر است (نسبت به همانیدگی‌ها)، زیرا در پناه لطف حق می گریزیم و با پاکی و فراوانی و شادی بی سبب، در آرامش زندگی می کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹

در پناه لطف حق باید گریخت

کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت



فردوسی، شاهنامه، گفتار اندر آفرینش مردم

نخستین فطرت پَسین شمار

تویی خویشان را به بازی مدار

ذات و فطرت ما با نظم زندگی یکی است. ما امتداد خدا هستیم که از روز آلت به زندگی بلی گفتیم و تا آخرین لحظه زندگی، باید به عهد آلت وفا کنیم و من ذهنی را هیچ بشماریم و خود را با سؤال‌های ذهنی مشغول بازی با همانیدگیها نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۷۷

شاد آن صبحی که جان را چاره‌آموزی کنی

چاره او یابد که تش بیچارگی روزی کنی

صبح نزدیک است و خدا در پی ما می‌کوشد پس ما با ذهن نکوشیم چون هر کوشش من ذهنی کارافزایی و بادام پوک کاشتن است. اگر بتوانیم با خضوع و بندگی به بیچارگی در من ذهنی اقرار کنیم و بگوییم: من نمی‌دانم و نمی‌توانم، زندگی چاره‌آموزی می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۳

هر که در خواب خیال لب خندان تو دید

خواب از او رفت و خیال لب خندان نشست



خدایا! هرکسی که فضا باز می کند به خواب عشق می رود، تو از طریق او می خندی و او شادی بی سبب دارد. خنده های ظاهری که براساس سبب سازی و شرطی شدگی ذهن است پوچ و ناپایدار است، تنها شادی و خنده ای که در ذات فضای گشوده شده است پایدار است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۳۳

ای بدیده لذت امر مرا

جان سپرده بهر امرم در وفا

امر خدا انصتوا و خاموش باشید است. کسی که با حکم حق در فضای انبساط مرکزش را عدم می کند، از لذت حقیقی و شادی بی سبب برخوردار می شود و این لذت نیست که با وفا به عهد الست پایانی ندارد و بی نهایت است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار صدر توست راه

راه یکی شدن با خدا این است که روی خودمان کار کنیم و همیشه با این لحظه آشتی باشیم، بدون اینکه به ذهن برویم و سؤال کنیم خدا چیست یا ما در نهایت به کجا می خواهیم برویم؟ صدر و منزلت زندگی لذت بردن از مسیر است و رسیدنی وجود ندارد که بگوییم من دیگر فهمیدم و یا به خدا زنده شدم. در این راه بی نهایت ما فضاگشایی می کنیم تا آفتاب عدم از مرکز ما طلوع کند و با غروب من ذهنی به همانیدگیها بمیریم. کم کم آسمانی درون ما باز می شود که این آسمان در مقابل آن هیچ است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

عدم تو همچو مشرق اجل تو همچو مغرب

سوی آسمان دیگر که به آسمان نماند

و در آخر پند مولانا را به جان و دل گوش کنیم و خودمان را قضاوت نکنیم و آنقدر با ذهن نپرسیم که من چگونه‌ام و یا
چقدر پیشرفت کرده‌ام؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید

مدانید که چونید، مدانید که چندید

با سپاس فراوان از جناب شهبازی و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



با سلام و درود به همراهان گنج حضور 🌹

آدمها یک تصویر جسمی در ذهن از خود ساخته‌اند به نام (من) که بسیار به وجود و حقیقی بودن آن باور دارند.

این من چه بسیار ابعاد از خود ساخته؟!

ابعاد ویرانگر ...

این تصویر هم قابلیت ضرر رساندن دارد و هم خود بسیار آسیب پذیر است.

و آدمی به جد مراقب این تصویر ساخته شده از خود، در ذهن است تا مورد لطمه قرار نگیرد و باورهای او زیر سوال نرود. چون اگر این نکته واقع شود، او ثبات خود را به راحتی از دست داده و درصدد اثبات درستی و حقیقی بودن نقش خود ساخته خویش می‌شود و این بی‌ثباتی شروع یک ویرانی است.... ویرانی دامنگیر !!!

هر اندازه که این تصویر ذهنی از من بزرگتر و سخت‌تر باشد، شخص به همان نسبت جای کمتری برای درک درست از واقعیت وجودی آدمهای دیگر در اطراف خود دارد. پس

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات 🌱

خلق را زین بی‌ثباتی ده نجات 🌱

پروردگارا! دستان را از این من ذهنی که دامنگیر زندگیمان شده بگیر. خرد فکر و عمل خود را در این کالبد وجودی

جاری ساز. ❤️

سحر از اندیشه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

